

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ادْعُوهُ فَيُجِيبُنِي وَ إِنْ كُنْتُ بَطِيئًا

حِينَ يَدْعُونِي

ستایش مختص خدایی است که هر گاه او را

بخوانم مرا اجابت می کند اگر چه [اگر] او مرا بخواند،

[من] در اجابت، کند و کاهلی می کنم وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

اسأله فيعطيني وَ إِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي حَمْدًا وَ

ستایش مختص آن خدایی است که هر گاه از او مسئلت
کنم به من عطا می کند، اگر چه در وقتی که او از من
استقراض می کند و قرض می خواهد، من بخیل هستم.
خُب در فقره اوّل دیشب عرض شد که
دعوت از جانب انسان، این خیلی اجابتش سریع
است امّا دعوت از جانب پروردگار، نه! اجابتش
بطبیعی است آهسته آهسته است سر فرصت است
دیدید یک کاری دارید تو ادارات می خواهید مراجعه
کنید وقتی می روید همان موقع که کارتتان را راه
نمی اندازند، آقا برو یک هفته دیگر بیا، یک هفته
دیگر می آیم. برو تو دفترخانه وارد کن دو هفته دیگر
بیا، برو سه هفته دیگر بیا.

می گویند یکی حالا از باب مزاح است دیگر!
لابد هر چه هست همسایه اش برف هایش را ریخته
بود توی خانه این، این رفته بود شکایت کرده بود،
وقتی به پرونده اش رسیدند که ایّام تیرماه تابستان
بود، گفتند بیا بین پرونده ای که برف ریختند توی
خانه ات، ببینیم به کجا رسیده امّا خدا این جوری
نیست.

سرعت می‌گویند مراتبی دارد و حدودش نسبی است سرعت کم سرعت زیاد یک سرعتی را با سرعت دیگر می‌سنجند، حرکتی را با حرکت دیگر می‌سنجند از نقطه‌ی نظر فیزیکی، محدودیت سرعت به آن حدی است که از جسم چیزی باقی نماند و تبدیل به انرژی بشود هر چیزی در حرکت خودش یک مقداری انرژی را از دست می‌دهد و اگر به حدی برسد در سرعت که هیچ اثری از او نماند و همراهش تبدیل به انرژی بشود آن را آخرین حدّ سرعت می‌نامند دیگر، که این سرعت سرعت نور است تقریباً حدود سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می‌شود این را، معیار قرار می‌دهند برای سرعت، حالا این سرعتی که خدا در اجابت دارد چقدر است؟ به اندازه نور است؟ یعنی انسان به محض این که خدا را

بخواند در یک چشم بر هم زدن بلکه نزدیک‌تر
او اجابت می‌کند این سرعت هر چه باشد باز یک
مقدار از زمان را به خود اختصاص می‌دهد ولو یک
لحظه، ولو یک لحظه باشد یک مقدار از زمان در هر
صورت مربوط به این آمدن است.

شما کلید یک برق را، ژنراتور را بزنید، در
فلان نیروگاه اگر آن طرف دنیا هم باشد دور زمین
چهل هزار کیلومتر است اگر آن طرف دنیا هم باشد،
بالآخره سیصد هزار کیلومتر تقسیم بر چهل هزار
کیلومتر، بکنیم می‌شود حدود هفتاد و پنج تا، هفتاد و
پنج برابر، یعنی یک هفتاد و پنج ثانیه طول می‌کشد
که این انرژی و کهربا از آن مولد به ما برسد، این قدر
سریع، حالا بالآخره این یک هفتاد و پنج ثانیه هم
بالآخره خودش یک زمان است فاصله‌ی زمین تا
خورشید هشت دقیقه و سیزده ثانیه است دیگر، یعنی
این نوری که الآن ما مشاهده می‌کنیم از خورشید که
در روی زمین است همان لحظه‌ای که مشاهده
می‌کنیم همان موقع از خورشید نیامده این هشت
دقیقه و سیزده ثانیه قبل آمده الآن ما داریم این نور را

مشاهده می‌کنیم، روی زمین می‌بینیم. اما بالأخره هر چه باشد یک زمانی را به خود اختصاص می‌دهد.

یک سرعتی ما داریم که این سرعت از این هم بالاتر است و آن حرکت است در لازمان، حرکت در لازمان، قابل مقیاس با حرکت در زمان نیست، نور یک پدیده مادّی است کهرُبّا یک پدیده مادّی است و این حرکت در کمّ دارد. حرکت در مکان دارد مکان را طی می‌کند مثل امواج می‌ماند امواج یک مُرسِل دارند این مُرسِل این امواج را ارسال می‌کند، فرستنده این امواج را ارسال می‌کند بعد می‌آید و می‌رسد به یک قابل، جهاز و دستگاهی که این موج را قبول می‌کند بالأخره یک زمانی در اینجا هست هر چه این سریع باشد حتی از پلک چشم به هم زدن، اگر کسی الآن در آمریکا بخواهد صحبت بکند آن مقدار زمانی که صوت او تبدیل به انرژی برقی می‌شود و کهرُبایی می‌شود و بعد او تبدیل به امواجی می‌شود فرستاده می‌شود به این اقمار صناعی، قمرهای مصنوعی و آن قمرهای مصنوعی آن امواج را به سمت زمین ارسال می‌کنند دستگاه‌های ما این‌ها را می‌گیرد و این

دستگاه ما آن انرژی الکتریکی را تبدیل به انرژی صوتی می کند تا این که گوش ما آماده باشد و الا شما سیم آن [دستگاه] را بگذارید در گوشتان که چیزی نمی فهمید فقط قلقلکتان می آید اما چیزی نمی فهمید باید این تبدیل به انرژی صوتی بشود تا این که موج ایجاد کند آن موج به واسطه‌ی این عصب شنوایی، به مغز انتقال پیدا کند تمام این اعمال از یک پلک چشم به هم زدن کمتر است یعنی صحبت کردن، تبدیل، فرستادن به ماهواره، ماهواره‌ایی که در سی و پنج هزار کیلومتری زمین حرکت می کند و و و. تمام این‌ها و بعد آمدن و چه کار کردن تمام این‌ها از

یک پلک چشم به هم زدن فاصله‌اش کمتر است. دیگر از این سریع‌تر شما چیزی را می‌توانید تصوّر کنید؟ اما ما یک سرعتی داریم که این سرعت از این سرعت مادّی هم بالاتر است آن سرعت چیست؟

سرعت در مجردّات است، سرعت در مجردّات اصلاً در زمان نمی‌گنجد **وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ**^۱ یک روز این از باب مثال است و از باب ضیق خناق خداوند فرموده **وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ** این اکثر و بیشتر از این است این از باب ضیق مجال است از باب تشبیه از باب تمثیل یک روز، در روز قیامت، از هزار سال بیشتر است یک روزش در آن جا، یعنی چه؟ یعنی آن مقیاس با این مقیاس تفاوت می‌کند. مقیاس عوالم ماوراء ماده با مقیاس عوالم ماده تفاوت می‌کند. شما در عالم برزخ که کم‌ترین و نزدیک‌ترین و اقرب عوالم به ماده است شما در عالم برزخ حرکت می‌کنید می‌روید **مِنْ** باب مثال ان‌شاءالله خدا قسمت همه کند حج بیت الله حج انجام می‌دهید. عمره

^۱ حج سوره‌ی ۲۲- آیه ۴۷

انجام می‌دهید طواف می‌کنید عرفات می‌روید منی، این‌ها اتّفاق افتاده‌ها! همین‌طور که من نمی‌گویم، عرفات انجام می‌دهید بعد برمی‌گردید چه می‌کنید شش‌ماه سفرتان طول می‌کشد فلان و این حرف‌ها یک‌دفعه ساعت را نگاه می‌کنید می‌بینید از خوابتان پنج دقیقه گذشته، حالا در خواب شش‌ماه شما حرکت کردید اما در اینجا پنج دقیقه گذشته، این مال چیست؟ مال این است که مقیاس تفاوت می‌کند.

اصلاً در آن عالم، سرعت و حرکت به نحوی است که نمی‌شود آن حرکت و سرعت را با این عالم مقایسه کرد او منطبق با صورت مثالی دارد و هر چه انسان طبق قاعده‌ی کلی و برهان فلسفی هر چه انسان از نقطه نظر فعل و انفعالات و تأثیر و تأثرات، از ماده دورتر شود هر چه دورتر شود عُلوّ و اعتلاء و قیمت آن حادثه و آن فعلیّت در انسان اقوی خواهد بود هر چه انسان به ماده نزدیک‌تر شود آن قوّت و آن سرعت، و در عالم لذّات آن لذّت و آن ارزش‌ها و قیمت‌ها کم‌تر خواهد بود.

شما نهایت لذّتی که می‌توانید از [خوردن]

یک غذا [ببرید] آن یک لذتی است که همان آن، در وقتی که این غذا در دهان شما است این لذت برای شما هست همین که این غذا از این حلقوم شما وارد معده‌ی مبارک شد دیگر هیچ اثری از این لذت غذا در دهانتان نیست. همین‌طور است دیگر دوباره لقمه‌ی بعدی را که تناول می‌کنید دوباره تا وقتی که این ذائقه‌ی شما با این غذا در تماس است این هست همین که دوباره این لقمه رفت پائین لذت تمام می‌شود اما شما یک خواب می‌بینید که دارید یک غذا

می‌خورید لذّت آن غذا خوردن تا یک هفته در
ذائقه‌ی شما هست این مال چیست؟ به خاطر اینکه
از مادّه دور شده، از مادّه دور شده و همین‌طور سایر
لذّات.

ابن سینا در این باب خیلی بیان گسترده‌ای
دارد و در آنجا ایشان کیفیت لذّات روحانی را وقتی
که شرح می‌دهد در آنجا بیان می‌کند که چگونه لذّات
روحانی با لذّات جسمانی قابل مقایسه نیست اصلاً
قابل مقایسه نیست خشم و غضب با خشم و غضب
جسمانی قابل مقایسه نیست مهر و رأفت و عطوفت
با مهر و رأفت جسمانی قابل مقایسه نیست آن لذّات
با این لذّات قابل مقایسه نیست در هر مرتبه و در هر
قضیه، بعد آن وقت وارد بحث علم و لذّتی که به
واسطه‌ی علم می‌شود و می‌گوید اصلاً یک لذّتی
است که قابل مقایسه با هیچی نیست این‌ها مال
چیست؟ این‌ها تمام مال این است که انسان از ارتباط
با مادّه دور شده و به آن جنبه‌ی معنا نزدیک [شده]
به همین مناسبت خصوصیات وجود، اثر بیشتری در
او باقی می‌گذارد آثار و شوائب وجود، دارای اثر

بیشتری هست نسبت به وجود مادی و بر همین قیاس شما حرکت کنید و جلو بروید جلو بروید یعنی این ارتباط بین ماده و بین برزخ را در ارتباط بین برزخ و بین ملکوت مقایسه کنید ملکوت با جبروت مقایسه کنید. جبروت با لاهوت یا جای اینها را عوض کنید آن را با عوالم بالاتر یعنی همین مقیاس را ملاحظه کنید با آن مرتبه و مرتبه اعلا، مرتبه‌ی علیا نسبت به خود رعایت تأنیث و تذکیر هم بکنیم در اینجا (ه) دارد. مؤنث حقیقی چه باشد مؤنث مجازی چه باشد اینها را که خواندید دیگر فرق بین مؤنث مجازی و مؤنث حقیقی و اینها.

گفت: قربان حقیقت بروم که هیچ از آن خبر نداری این هرچه هست اینها همه مجاز است. آن حقیقت پیدا نمی‌شود. بنابراین نهایت سرعتی که در عالم ماده تصور می‌کنند که آن سرعت را مرز برای عدم به حساب می‌آورند آن مرزی است که ماده تبدیل به انرژی بشود و فانی بشود حالا شما ببینید این سرعت در عالم مثال به چه نحو است اصلاً قابل مقایسه است؟ حالا ببینید این سرعت در عالم

ملکوت به چه حساب است؟ این سرعت در عالم

جبروت به چه حساب است؟ و هَلُمَّ جِرا

دعوت يك امر قلبی است به ظاهر ما عرض

کنیم که اللَّهُمَّ اِنِّ اسئَلُكَ قَضَاءَ حَاجَتِي اللَّهُمَّ اِنِّ

اسئَلُكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ اللَّهُمَّ اِنِّ اسئَلُكَ شَفَاعَةَ

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ

محمد، ما این را می گوئیم. اما در ماوراء این لفظ، آن دل

و آن نفس است که طلب می کند و آن نفس که ماده

نیست، آن نفس ماده نیست، آن نفس چیست؟ آن نفس

دارای مراتب عَلِيٌّ برزخی ملکوتی و جبروتی و لاهوتی

و انمحاء ذاتی در ذات پروردگار است و از آنجایی که

انسان دارای مراتب مختلفه در

وجود است، همه‌ی افراد که یکسان نیستند، یکی مقدار سعه تفکراتش، تفکرات برزخی است در عالم تخیلات است یکی مقدار سعه تفکراتش، تفکرات ملکوتی است. یکی تفکراتش، تفکرات معنا و جبروتی است. یکی به سرّ ارتباط دارد. خواست و طلب هر کدام از افراد هم، منطبق با آن مرتبه‌ای است که با پروردگار در آن مرتبه ارتباط دارد.

پس بنابراین اگر قرار بر این باشد که خداوند متعال احاطه دارد بر همه مراتب وجودی ما، باید سرعتی را ما تصوّر کنیم در رفت و آمد، در اتیان و مجیء و رجوع، که اصلاً قابل تصوّر با سرعت ماده و سیصد هزار کیلومتر در ثانیه نیست، یعنی اصلاً این ارتباط دل انسان با مقام ربوبی یک ارتباطی است که اصلاً در تصوّر نمی‌آید این رفت و برگشت که این چه سرعتی دارد که این بخواهد آن اجابت می‌کند. سیصد هزار کیلومتر مال ماده است مال عوالم دیگر نیست. عوالم ماده اصلاً ربطی ندارد به این، ربطی ندارد به عالم ماده، حالا این اجابت در عالم برزخ چگونه است؟ صورت غیربرزخی‌اش در ملکوت،

چطور است؟ صورت آن حقیقت معنا چطور است؟
این تبدلش، این‌ها دیگر از بحث اصلاً خارج
می‌شود. این طلبی که انسان می‌کند این طلب یک
صورت دارد در باطن آن یک معنا است در باطن آن
یک حقیقت نهفته است، بعد تبدیل به یک نور مجرد
می‌شود بعد آن نور مجرد تبدیل به یک نور کذا
می‌شود تعین پیدا می‌کند تا به آن می‌رسد به لا تعین،
هر طلب و هر خواست و هر فکری این مراتب را
باید طی کند این رفت و این برگشت، اتیان و این
رجوع این کیفیّت، در هر صورت اصلاً قابل تصور
نیست.

خُب حالا یک همچین خدایی، به یک
همچنین وضعی، قابل حمد نیست؟ حمد اختصاص
به او ندارد؟ که اجابت او اصلاً به تصوّر نمی‌آید نه
این که معیار داشته باشد، به تصوّر نمی‌آید. اصلاً به
تصوّر نمی‌آید. یک ماشین هر چقدر سرعت داشته
باشد. ده هزار کیلومتر در ساعت دیگر بیش از این
سرعت ندارد الآن ماشین چقدر سرعت دارد؟
دویست کیلومتر دویست و پنجاه کیلومتر، صد و

بیست کیلومتر، صد کیلومتر یک ماشین شما تصوّر کنید که ده هزار کیلومتر سرعت داشته باشد تا نگاهی کنید اصلاً غیبتش زده، رفته سرعت اجابت پروردگار اصلاً در تصوّر انسان نمی‌آید. نگوید حالا من خدا را خواستم خدا کی اجابت می‌کند؟ کی فلان می‌کند؟ همین که خطوری از شما می‌رسد، جواب آمده، حالا لازم نیست جواب را شما بفهمید، جواب آمده، این جواب رفت تو پرونده، این طلب شما رفت تو پرونده و با جواب هر دو بسته شد، تمام شد. نگوییم ما کی خدا را می‌خوانیم، حالا خدا سرش شلوغ است.

به قول آن آقازاده آقای حدّاد، آقا سیّد خدا

حفظش کند حفظه الله آسید مهدی فرزند ولد اکبر
آقای حدّاد، می‌خواست برود نجف، این حاج
عبدالجلیل از دوستان به او سفارش کرد رفتی حرم
امیرالمؤمنین ما را هم آنجا بگو بگو عبدالجلیل یک
حاجت دارد تقاضا دارد شما چیز کن رفت و آمد و
گفت که کردی؟ گفت آره اما علی سرش شلوغ بود،
نفهمیدم فهمید یا نه؟ خیلی حرم شلوغ بود، خیلی
صاف و ساده و خیلی... می‌گفت علی خیلی سرش
شلوغ بود، من هم گفتم ولی نمی‌دانم با این سر و
صدا شنید یا نه؟

حالا یک مرتبه از این بالاتر، پس حال
فهمیدیم چقدر اینجا قضیه سریع است این رفت و
آمد چقدر سریع است؟ یک مرتبه از این بالاتر و آن
مرتبه چیست؟ آن مرتبه‌ی اجابت قبل از سؤال
است. این دیگر اصلاً عجیب است شما قبل از این
که اصلاً سؤال کنید او جواب داده این چطوری
می‌شود؟ آخر این چطور می‌شود؟ چرا؟ چون این
سؤال را که شما می‌کنید از نقطه نظر حادثه و فعل

و پدیده‌ای که در عالم ماده باید به وجود بیاید این یک سلسله عوالم علی را طی کرده تا این که در عالم تحقق پیدا کرده، هر چه را که ما بخواهیم انجام بدهیم براساس یک سلسله‌ی منطقی و فلسفی، این از آن عالم اعلی حرکت کرده، آمده در عالم اسماء و صفات و بعد به مراتب دیگر تا آمده در عالم مثال و بعد در عالم ماده بروز و ظهور پیدا کرده این هیچ شکی و شبهه‌ای در آن نیست.

و هر عمل مادی و فعل مادی در این عالم حتماً باید از این عوالم بگذرد تا به این عالم مادی برسد، لَا یُرَدُّ وَلَا یُبَدَّلُ لِقَضَائِهِ وَ تَقْدِیرِهِ وَ مَشِیَّتِهِ پس قبل از اینکه این عمل در عالم ماده تحقق پیدا کند، آن مبدأ از این عمل اطلاع دارد ها؟ نه تنها اطلاع دارد بلکه خود او علت برای وجود و حدوث و فعلیت در این عمل است در عالم خارج، وقتی که این طور هست چطور علت بعد از معلول جواب می‌دهد؟ این حالت منتظره است و حالا منتظر در مبدأ اول محال است. خداوند متعال حالت منتظره ندارد نسبت به طلب بندگان، حالت منتظره

ما داریم خب ما نمی دانیم شما وارد اینجا می شوید يك
سئوالی می خواهید از بنده بکنید بنده خبر ندارم.
می گویم آقا مطلبی دارید بفرمایید. می گوید بله آقا!
من فلان مطلب را دارم با این خصوصیات، این
می شود حالت منتظره، حالت منتظره حالت جهل
است حالت جهل حالت استعداد است. در خداوند
هم جهل محال است، پس خداوند متعال حالت منتظره
ندارد، در خداوند متعال فعلیت، فعلیت تامه است و
فعلیت، فعلیت بعدالانتظار و بعدالاستعداد نیست ها!
فعلیت، فعلیت ملکه است یعنی همیشه
فعلیت با اوست نه این که یک زمانی دون زمان آخر
و در یک ظرفی دون ظرف دیگری همیشه در
خداوند متعال فعلیت، فعلیت تامه است حالت انتظار
ندارد،

وقتی نداشته باشد پس او قبل از اینکه ما سؤال کنیم، خود او این سؤال را در ما ایجاد کرده آن وقت چطور ممکن است بعد از سؤال ما جواب بدهد؟ اصلاً چطور ممکن است یک همچنین چیزی سؤال را خودش تو دهان ما گذاشته آن وقت چطور بعدش جواب می‌دهد اینکه نمی‌شود اینکه محال است پس اگر خودش سؤال را تو دهان ما گذاشته خودش هم جواب را آورده است با خودش دیگر، پس جواب قبل از سؤال ما آمده، این به خاطر چیست؟ ترتب علیّت.

در ترتب علیّی آنجا دیگر اصلاً سرعت معنا ندارد سرعت مال چیست؟ سرعت مال دو امری است که یکی مترتب بر دیگری باشد ولی علت به نفسه و به طبیعتّه مقدّم بر معلول است این دیگر در اینجا اصلاً سرعت معنا ندارد نفس سؤالی که می‌کند آن سؤال از ناحیه‌ی علت آمده است اجابت هم از ناحیه‌ی خودش می‌آید.

پس الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَمَا قَالَ سَجَّادٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ
درباره‌ی صفات خداوند می‌فرماید. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

ادْعُوهُ فَيُجِيبُنِي از ناحیه‌ی عِلَّت و از ناحیه‌ی پروردگار
به این معنا است که اصلاً سؤال و اجابت در آنجا يك
فعل واحد است، دو فعل نیست ما در اینجا دو فعل
می‌بینیم ما در اینجا این را فرش می‌بینیم و این را لیوان
می‌بینیم دو امر جدا می‌بینیم این يك چیزی [و این] يك
امر دیگری است امّا در آنجا سؤال و اجابت يك امر
واحد است که از يك منبع می‌آید دو ظهور و دو بروز
دارد يك ظهورش در مقام استدعا است در مقام
تجلیّات مبدأ است در مخلوقش. می‌خواهد مخلوقش را
در حال نطق ببیند در حال مناجات ببیند این يك تجلّی
يك تجلّی دیگر در مقام اجابت است و انبساطی است
که در آن ظهورش نسبت به مظهر پیدا می‌کند آنجا
دیگر بیا و بین چه خبر است! تمام این

یک مثالی داشت خدا رحمت کند مرحوم
آقای حاج هادی ابهری مرحوم آقا هم این را از ایشان
خیلی نقل می‌کردند مثال خوبی است می‌گفت دیدید
این بلبل را [که] می‌گیرند تو قفس می‌کنند مال
چیست؟ بلبل، قناری، گنجشک، این‌ها را می‌کنند تو

قفس که بخوانند، هدفِ این شخص صاحب البیت از این بلبل در قفس کردن و خواندن، هدفش چیست؟ هدفش این است که صدای این را بشنود. هدفش این است، نمی‌خواهد این را اذیت کند، نه! ولی از اینکه صدای این را می‌شنود این پول می‌دهد برایش‌ها! هزاران هزار تومان برای این پول می‌دهد تا اینکه بیاید و بخواند برایش، این بلبل برایش بخواند این قناری بخواند کیف می‌کند، لذت می‌برد از اینکه صدای بلبل، صدای قناری را بشنود بعد وقتی که این می‌خواند، می‌خواند، یک خورده دانه جلویش می‌ریزد که این حالا دوباره

این گرسنه‌اش می‌شود شروع می‌کند به خواندن،
 جیک جیک جیک همین طوری می‌خواند، دوباره
 یک مقدار دانه می‌ریزد، می‌گفت خدا هم از این که
 بنده‌اش او را بخواند خوشش می‌آید خوشش می‌آید،
 که بنده‌اش او را بخواند، بنده‌اش از او طلب کند،
 بنده‌اش او را صدا کند جای دیگر نرود، کجا می‌روی
 بابا؟ من اینجا هستم فانی اجیب، فانی قریب، اجیب
 دعوة الداع^۱ اذا دعان من همین جا هستم کجا داری
 می‌روی؟ چرا بیراهه می‌روی؟ چرا پرت و پلا
 می‌روی؟ چرا این طرف و آن طرف می‌زنی؟ اصل
 قضیه در اینجا است شما کجا دارید می‌روید؟

به پیغمبر اکرم فرمودند نماز برای چه می‌خوانی؟
 برای ترس از جهنم یا برای بهشت، برای این‌ها که
 نمی‌خوانی؟ فرمودند: افلا اکون عبد شکور^۲ عبد
 شکور، این یک مقامی است که هزار بهشت و هزار
 مراتب نعمت پروردگار به پای این نمی‌رسد که انسان

^۱ بقره سوره‌ی ۲ آیه ۱۸۶

^۲ مصباح الشریعه ص ۱۷۰

خود را عبد شکور پروردگار احساس کند.

این اجابت و این سؤال آن طرف، اما حالا از این طرف، چرا ما بطبیعی هستیم؟ چرا؟ چرا ما سریع نیستیم؟ همان طوری که خداوند متعال سریع الاجابه است خوب ما هم سریع الاجابه باشیم. چون لازمه کثرت و لازمه ابتعاد از مبدأ و توغل در کثرت، لازمه اش نسیان است، نسیان است، انسان فراموش می کند.

يك مثالی هست دیدید می گویند؛ از دل برود هر آنچه از دیده برفت اگر يك کسی هر روز همدیگر را ببینند خوب یاد می کنند حالا اگر يك هفته همدیگر را ندیدند حالا اگر یکی رفت و يك سالی، دیگر کم کم یاد هم نمی کند از یاد هم می رود. از دل برود هر آنچه از دیده برفت. ما يك وقتی يك جایی بودیم، البته الآن یادمان نمی آید کجا بودیم ها الآن ... گفت من ملك بودم و فردوس برین جایم بود. آدم آورد ... هرچه در این دنیا ما می کشیم از دست این بابا بزرگمان است هی خدا گفت نخور بابا این يك گندم را نخور این همه میوه

است سیب است گلابی است نمی دانم هلوه است
هندوانه است خربزه است اما این گندم را بالا غیرتن
نیا بخور، آن وقت از آنجایی که الانسان حَرِيصٌ عَلٰی مَا
مُنِعٌ^۱ هرچه به او نگوید بکن می کند، رفت همان گندم
را خورد بابا این گندم که خیلی که چیز نیست این همه
..... بابا ما برای شما نعمات قرار دادیم فواکه این همه
هست حورالعین این همه

^۱ نهج الفصاحه ص ۲۶۷: إِنَّ ابْنَ آدَمَ لَحَرِيصٌ عَلٰی سَائِحَ.

صف کشیده‌اند. اصلاً نوبت نمی‌رسد این چه بابا می‌خواهی بیایی این دنیا یکی باید بگیری تا آخر عمرت نمی‌دانم آن هم با هزار دعوا هر روز دعوا هر روز احم و تخم قهر فلان و این حرف‌ها، آن ناز این را بکشد این ناز آن را بکشد. آنجا بودیم اصلاً حورالعین‌ها از سر و کلاهات بالا می‌رفتند نوبت نمی‌رسید به آن‌ها، این هم از جهل است دیگر، بفرما، هم خودش را بیچاره کرد هم ما را.

در قرآن داریم دیگر، لا تَضْمَاءَ فِيهَا وَلَا اَصْلًا نَه
در اینجا گرسنه می‌شوی نه در اینجا تشنه می‌شوی در
اینجا در چیز هستی نه گوش نداد رفت به سراغ گندم
گندم را خورد خدا گفت، ها! حالا که گندم را خوردی
البته این‌ها همه‌اش مثال است، این‌ها تشبیهات است و
تمثیلات است و امثال اگر او این کار را نمی‌کرد که ما
به فعلیت نمی‌رسیدیم ما در مقام اجمال باقی می‌ماندیم
این‌ها را ما شوخی کردیم گفت، من ملك بودم [و]
فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب

آبادم^۱ گفت، پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت،
ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم او به دو تا گندم
فروخت ما هم به يك جو فروختيم.

آمدن در این دنیا لازمه‌اش نسیان است انسان
فراموش می‌کند مبدأش را فراموش می‌کند، در کجا
بوده فراموش می‌کند، آن لذات را فراموش می‌کند،
آن حالت انبساط را فراموش می‌کند و اشتغال پیدا
می‌کند به مسائل بسیط و مسائل دنیای دنی. به هر
مقدار که توغل در ماده و دنیا پیدا کند، به همان مقدار
طلب و خواست او نسبت به مبدأ، کم می‌شود طلب
او نسبت به مسائل مبدأ کم می‌شود.

انسانی که هنوز به ریاست نرسیده زودتر
حرف تو گوشش می‌رود تا این که رفت و در آن
ریاست مستقر شد، این یک امر طبیعی است چرا؟
نسیان پیدا می‌کند. انسانی که هنوز مال و منال پیدا
نکرده مواعظ و نصایح زودتر در گوش او فرو
می‌رود تا اینکه فرض کنید که ۵۰۰ میلیون سرمایه

^۱ دیوان حافظ

بدست بیاورد، آنجا مسائل و نصایح را دیر می‌پذیرد، دیر قبول می‌کند چرا؟ چون دور شده و این یک امر طبیعی است. انسانی که نسبت به یک مسأله از مسائل دنیا دلبستگی پیدا نکرده زودتر حقایق را می‌پذیرد تا اینکه دلبستگی پیدا بکند آن بچه‌ی ده ساله یا هشت ساله‌ای که هنوز از مسائل دنیا چیزی را متوجه نشده زودتر به مرگ و موت رضا می‌دهد تا آن مرد ۵۰ ساله ۶۰ ساله‌ای که این زندگی و حیات دنیا برای او

استقرار پیدا کرده چرا؟ چون او هنوز تعلق پیدا نکرده تعلق ندارد دیگر، وقتی تعلق ندارد زودتر گذشت می کند، زودتر.

دیدید بچه ها، بچه ها زودتر یک چیزی را دارند می دهند به یکی دیگر، اصلاً اگر شما به بچه برلانی بدهید که قیمتش صد میلیارد باشد، یک برلیان، به او بگو آقا این برلیانت را بده به رفیقت، می گوید بیا بگیر، می گویی آقا این صد میلیارد قیمتش است این فلان می گوید بیا مال تو، با هم بازی می کنیم یک مقدار دست تو باشد یک مقدار دست من اگر هم گریه کرد می گوید گریه نکن این اصلاً مال تو! چرا؟ چون تعلق ندارد، تعلق ندارد، کی تعلق پیدا می کند؟ وقتی قطعنامه را که امضا کردند بروید بیمارستان را نگاه کنید سی سی یو پر است. سی سی یو ها پُر! مال چه؟ ای داد اموال نصف شد ای داد فلان شد ای داد چه شد، بدبخت تو مال این مالی یا مال، مال تو است؟ کدام؟ تو مال این مالی یا مال، مال تو است؟ چرا؟ این تعلق دارد.

من داشتم یک روز از یک جا می گذشتیم یک

خانه‌ای آتش گرفته بود خیلی وقت پیش این صاحبخانه‌ی بیچاره با زنش تو سرش می‌زد این بچه‌ها می‌خندیدند هرچه این آتش بیشتر بالا می‌رفت این‌ها بیشتر کف می‌زدند می‌خندیدند انگار نه انگار، حالا او دارد تو سرش می‌زند ای تمام زندگی‌م رفت ای نمی‌دانم فرش و کاشانه‌ام سوخت، این هم نگاه می‌کند عجب آتشی! به به بیشتر برو بالا! این مال چیست؟ مال اینکه که این تعلق ندارد.

از این دوتا کدام به وحدت نزدیک‌تر است؟ این نزدیک‌تر است این بچه نزدیک‌تر است به وحدت. چرا؟ چون برای خدا که فرق نمی‌کند چه آتش چه غیر آتش، از نقطه‌ی نظر ربوبی آتش یکی از مخلوقات خدا است. غیر آتش هم یکی از مخلوقات خدا است هر دو یکسان است، از نقطه‌ی نظر ربوبی که یکسان است، ما در اینجا دوتا می‌بینیم، این‌ها حقایق است‌ها. خیلی برای ما مشکل می‌آید و انسان خودش را به این حقایق مترتب کند به همین آسانی هم نیست ما حالا خنده‌اش را می‌کنیم و راحت ردّ می‌شویم ولی کار می‌برد باید از

خدا بخواهیم امام سجّاد که می‌فرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي ادْعُوهُ فَيُجِيبُنِي سَرِيعًا است باید از خدا طلب کنیم
که خداوند این حقایق را در وجود ما بیاورد در وجود
ما این حقایق را متجلّی کند، و ما را متحقّق به این حقایق
بکند، آن وقت در آنجا آتش گرفتن و نگرفتن یکسان
است فرقی نمی‌کند هیچ فرقی نمی‌کند اصلاً ابداً فرقی
نمی‌کند.

امیرالمؤمنین (ع) می‌رفت قنات می‌کند پدر
خودش را درمی‌آورد خاک و گل و فلان و این
حرف‌ها می‌آمد بالا، یک قنات می‌کند آب جاری
می‌شد فلان، فوراً قلم و کاغذ می‌آورد این قنات را
وقف را برای فلان قبیله می‌کرد، فلان قبیله فقیر و
اینها می‌کرد و می‌گفت می‌زده باد اقوام مرا که از این
قنات نصیبی ندارند این چیست منظورش؟ آن
هدفش چیست؟ چرا؟ چون امیرالمؤمنین حق است
دیگر، متحقق به حق شده. متحقق به حق شده،
می‌گوید این چه مال من، چه مال غیر من، مال من
باشد چه فایده؟ من چه نفعی می‌برم؟ اقللاً مال یکی
باشد که نفع ببرد، ما نفع را در تعلق می‌بینیم. علی
نفع را در بی‌تعلقی می‌بیند و این دو با هم جمع
نمی‌شوند، ما با علی جمع نمی‌توانیم بشویم،
نمی‌توانیم، اصلاً دو مبنا است، دو فکر است دو طرز
فکر است دو قسم است، ما در حیازت می‌بینم علی
در عدم حیازت می‌بیند.

خب چطور با همدیگر این دو تا جمع
می‌شوند؟ لذا علی علیه‌السلام با کسی نساخت دیگر،

با هیچ کس نساخت یعنی کسی نتوانست با علی بسازد، امیرالمؤمنین که با همه می ساخت با همه سر آشتی داشت هنوز نیامده، طلحه و زبیر آمده اند می گویند سهم ما را بده برای خودشان، آن وقت در این دستگاه دیگر طلحه و زبیر جایی ندارند، دستگاه علی دیگر دستگاه حق است، دستگاه عدم تعلق است دستگاه عدم حیات است، دستگاه عدم جلب منافع است دستگاه توحید و برابری بودن است حضرت می فرماید که این حکومت برای من از آب بینی یک بز، **مِنْ عَفْطِهِ عَنَّا** از آب بینی یک بز برای من پست تر است مگر این که احقاق حق را بکنم.^۱ واقعاً راست می گوید، حضرت دروغ نمی گوید از حضرت راستگوتر کسی وجود ندارد، حضرت راست می گوید چرا؟ چون این توحید است.

بنابراین این بُطئی که ما داریم وان کنتُ بطیئاً
حینَ یَدْعونی لازمه وجود ماست چون ما غفلت کردیم
از آن جا، لازمه ی این وجود بُطئی است چون نسیان

کرده مبدأ خود را، ارتباط خود را با مبدأ قطع کرده. و
به هر مقداری که قطع کرده بپاش بیشتر است.
و به اقریب حق از ما اسرع هستند. آقا زود
می دهند آقا زود انفاق می کنند. آقا زود حرکت
می کنند. اما ما هی وای می ایستیم هی صبر می کنیم.
انْ قُلْتُ و انْ قُلْتُ می کنیم، انْ قُلْتُ و انْ قُلْتُ
می کنیم، قبول نمی کنیم، بهانه می آوریم هی بهانه
می تراشیم این مال چیست؟ به خاطر این که دور
شدیم، آقا ریش دارد تا نافش عمامه دارد یک طَبَق،
اما از حق این قدر دور است، این قدر از حق دور
هست که

هیچ چیزی نمی‌تواند این را راست کند مگر آن
شمشیر دو دم امام زمان فقط آن می‌تواند اما این
زن‌های بی‌حجاب این جوان‌هایی که در تحت تربیت
غیر صحیح قرار گرفته‌اند وقتی می‌روی با آن‌ها
صحبت می‌کنی، آقا آن قدر زود متحوّل می‌شوند
برمی‌گردند چه می‌کنند این به خاطر چیست؟ به
خاطر اینکه ظاهر، ظاهر آشفته‌ای دارد اما باطنش به
حق نزدیک است.

وَأَنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي، این لازمه‌ی

چیست؟ لازمه وجودی ما است پس بنابراین هر مقدار
که انسان دید در اجابت پروردگار و در اجابت
خداوند، نفس او تمایل و گرایش و میل به او را بیشتر
دارد، بداند که به حق نزدیک‌تر است اگر دیدید به يك
شخصی يك پیشنهادی کردند آقا بیان فلان کار را انجام
بده نشست صبر کرد و فکر کرد و يك قدری با محاسنش
ور رفت قدری چیز کرد و بعد ان شاء الله در اطراف
موضوع صحبت می‌شود فلان می‌شود این حرف‌ها،
بالا و پایین می‌کند و بعد هم آره، این يك جور. يك

وقت ممکن است به یکی بگویند راجع به این قضیه شما
بیا حالا در این فقره بعدی از امام سجّاد علیه السّلام در
اینجا می خوانیم که حضرت می فرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
اسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَ اِنْ كُنْتُ بَخِيلاً حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي
موقعی که من از او می خواهم او به من می دهد امّا
وقتی که او از من می خواهد من امساک می کنم وان
كُنْتُ بَخِيلاً حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ^۱

این چیست؟ یک خورده صبر می کند
می گوید باشه، ان شاءالله می دهم یکی را می گویند آقا
فلان مورد هست الآن نیاز به یک همچین چیزی
داریم می گوید بسیار خوب، یکی را می گویند آقا
فلان می گوید آقا بفرما، یکی را می گوید، می گوید
آقا به من نگفته از حسابم بردارید و بدهید! اینها
مراتب چیست؟ مراتب مراتب مختلف است. به هر
مقدار که شما دیدید از این صفات پروردگار در
وجود یک شخص قوی تر است میل او نسبت به این

^۱ حدید- آیه ۱۱.

صفت بیشتر از دیگران است. این یک معیار، معیار کلی است. او نزدیک‌تر است و انسان باید چه کار کند؟ باید مجاهده کند و خود را به آن سمت هی بکشاند. به سمت چه؟ به سمت تبدل این صفات به صفات چی؟ به صفات حقیقی و به صفات واقعی. این نزدیک‌تر از این بقیّه است.

در این جریان انقلاب سنه ۴۲ خُب مرحوم آقا با آقای خمینی همکاری می‌کردند دیگر، همگام بودند به عبارت دیگر، خُب برطبق این مبنا خُب وقتی که ایشان را گرفتند قرار شد مساجد طهران،

شهرستان‌ها، این‌ها همه تعطیل کنند. آقا افراد را می‌فرستادند برای این ائمه جماعات که آقا مساجد را تعطیل کنید، بعضی‌ها فوری تعطیل می‌کردند، بعضی‌ها تعطیل نمی‌کردند، تعطیل نمی‌کردند، چرا تعطیل نمی‌کردند؟ به خاطر هوی، به خاطر هوس به خاطر منافع، این‌ها تعطیل نمی‌کردند، تا جایی که بعضی از افرادی که با ایشان ارتباط داشتند و جزء آن فدائیان اسلام بودند می‌رفتند و تهدید می‌کردند، به تهدید تعطیل می‌کردند همین‌جوری تعطیل نمی‌کردند، یکی رفته بود هفت تیر را درآورده بود گفته بود تق؛ گفته بود چشم، هفت تیر را درآورده بود، از این فدائیان اسلام، خدا رحمتش کند چند سال پیش از دنیا رفت، با آقا هم خیلی ارتباط داشت خودش از پیش خودش، رفته بود و هفت تیر گفت آقا تعطیل می‌کنید؟ تا گفته بود به چیز افتاده بود، دید نه اینجا دیگر نمی‌شود چیز کنی چرا؟ چرا زیر بار حق نمی‌خواهید بروید؟ وقتی که شما می‌بینید الان باید تعطیل بشود و باید کمک بشود خب چرا تعطیل نمی‌کنید و چرا زیر بار حق نمی‌روید؟ ریش هم دارد

ریشش هم سفید است عمامه‌اش هم بسیار بزرگ
عصای سیاه، نعلین زرد، عبای قیطونی نجفی و امثال
این‌ها، همه مرتّب، منظمّ اتو کشیده، کذا امّا این باطن
چقدر نزدیک است؟ این باطن چقدر نزدیک است.

همه امتحانشان را باید پس بدهند. همه و
همه هم امتحانشان را پس دادند و آن‌هایی هم که
امتحانشان را دادند همه رفته‌اند همه رفته‌اند، از بالا
تا پایین همه رفته‌اند و به هر اندازه کم و زیاد رفته‌اند،
بالآخره همه می‌روند ولی وقتی که رفتند چه؟ فکر
آن موقع را باید بکنیم.

ان شاء الله امیدواریم خداوند دست ما را بگیرد
و خودش ما را موفّق کند بر قبول دعوت او و ما را
موفّق کند بر پذیرای این دعوت شدن و آنچه را که
خداوند برای ما صلاح و رضا می‌داند ان شاء الله
بقیّه‌ی مطالب برای بعد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد